



سخنی که سه بار تکرار شد!

از روزی که به آن محله رفتند یک روز خوش هم ندیدند!
در طول روز از سروصدای زیاد همسایه در امان نبودند و شب‌ها تا دیر وقت از صدای بلند خنده‌های آنها خواب راحت نداشتند.
صبر مرد تمام شده بود؛ تصمیم گرفت شکایت همسایه‌ی خود را نزد پیامبر ببرد.

«ای رسول خدا! از وقتی به این خانه آمده‌ایم، از شرّ این همسایه در امان نیستیم؛ نه روزها آسایش داریم و نه شب‌ها می‌توانیم استراحت کنیم.»
لبخندی که همیشه بر لبان پیامبر بود، محو شد.
آثار اندوه در چهره‌ی ایشان آشکار گردید.
باید جلوی آزار این همسایه را می‌گرفت و او را از زشتی کارش باخبر می‌ساخت.
سه نفر از نزدیک‌ترین یاران خود را صدا کرد و به آنها فرمود: «سخنی را که اکنون به شما می‌گویم، بعد از نماز جماعت با صدای بلند در مسجد تکرار کنید تا همگان بشنوند.»

نماز ظهر پایان یافت. علی - علیه السلام - ابوذر و سلمان که هر کدام در گوشه‌ای از مسجد نشسته بودند، از جا برخاستند و با صدای بلند، سه بار این سخن را تکرار کردند:
«رسول خدا فرمودند تا به شما اعلام کنیم:
هر کس همسایه‌اش ...
هر کس همسایه‌اش از شرّ او در امان نباشد ...

هر کس همسایه‌اش از شرّ او در امان نباشد، مؤمن نیست.

با انجام دادن چه کارهایی می‌توانیم به سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله - عمل کنیم؟ **با سر و صدای خود باعث آزار همسایه‌ها نشویم. با همسایه‌های خود مهربان باشیم و در کارها با آن‌ها همکاری کنیم، هنگام بیماری به عیادت‌شان برویم و.....**



گفت‌وگو کنید

پاس بده ... شوت کن ... گل ... گل ...

در یکی از خانه‌ها باز می‌شود. پیرزن همسایه است؛ همان که مادرم می‌گوید مدت‌هاست مریض است.

رنگش پریده است. کمی نگاهمان می‌کند؛ می‌خواهد چیزی بگوید اما نمی‌گوید. به بچه‌ها نگاه می‌کنم. بازی متوقف شده است. همه به فکر فرو رفته‌اند ...

● به نظر شما، بچه‌ها به چه چیزهایی فکر می‌کنند؟

به اینکه با سر و صدای خود باعث آزار و اذیت پیرزن مریض شده بودند و باید از او معذرت‌خواهی می‌کردند.



ایستگاه فکر

هر کاری می‌کردم که حواسم به درس باشد، نمی‌شد. داشتم کلافه می‌شدم؛ پیش مادرم رفتم و گفتم: «من دیگر تحمل ندارم! مگر با این همه سر و صدا می‌شود درس خواند؟ آخر این چه همسایه‌ای است؟» مادر گفت: «به جای اینکه پشت سرشان چیزی بگویی، برو در خانه‌ی آنها را بزن و بگو صدای تلویزیون را کم کنند.» گفتم: «خجالت می‌کشم!» مادر گفت: «گفتن حرف حق که خجالت ندارد! با احترام و مؤدبانه خواسته‌ات را به آنها بگو!»

تصمیم گرفتم **به در خانه‌ی آنها بروم و با احترام از آنها خواهش کنم که صدای تلویزیون خود را کم کنند تا من بتوانم با آرامش بیشتری درس بخوانم**

تدبّر کنیم

و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ... وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ
به پدر و مادر ... و همسایگان دور و نزدیک نیکی کنید. ✓

سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۶

بسیار مهم

- با توجه به معنای آیه، در هریک از موارد زیر بهتر است چه کارهایی انجام دهیم؟
- اگر همسایه‌ی ما بیمار شد، **به عیادت او برویم و با سر و صدا باعث اذیت و آزار او نشویم.**
 - وقتی همسایه چیزی از ما خواست، **در صورت داشتن، در اختیار او قرار دهیم.**
 - اگر در همسایگی ما پیرمرد یا پیرزنی زندگی می‌کند، **با آنها با احترام برخورد کنیم و با سر و صدا باعث آزار آنها نشویم و اگر کمک خواستند به آنها کمک کنیم.**

این قصه را بخوانید و جاهای خالی را پر کنید.

پدر در حیاط را باز کرد و ما دوان دوان به سمت راه‌پله‌ها دویدیم. از پله‌ها بالا می‌رفتیم و از اتفاقات شیرین مهمانی برای هم تعریف می‌کردیم. به طبقه‌ی دوم که رسیدیم، در یکی از خانه‌ها باز شد و آقای همسایه سرش را از گوشه‌ی در بیرون آورد. نمی‌دانم چرا آن قدر عصبانی بود! چشم‌هایش هم خواب‌آلود بود. به او سلام کردم و به سرعت از کنارش گذشتم. پیش مادر رفتم و گفتم: «این آقا چقدر اخم‌وست!» پدرم گفت: «بهتر نیست به جای اینکه روی دیگران عیب بگذاری، کمی فکر کنی و ببینی چه چیزی این وقت شب او را عصبانی کرده است؟» به فکر فرو رفتم؛ فهمیدم من و خواهرم مقصر بوده‌ایم!

اگر شبی، دیر وقت به خانه رسیدیم ...

- به آرامی از پله‌ها بالا برویم
- با صدای بلند صحبت نکنیم
- مراقب باشیم سر و صدای ما باعث اذیت همسایگان نشود